

The Horse and Its Bond with the Hero in the *Shahnameh* with an Emphasis on Five Epic–Lyrical Stories (Zāl and Rudāba, Rostam and Tahmineh, Sohrāb and Gordāfarīd, Siyāvaš and Sudāba, Bijan and Manijeh)

Fahimeh Gordegirān¹, Eshāq Toghyāni², Maryam-al-Sadāt Khabūshāni³

Type of article: Original research

Received: 24 February 2025, Accepted: 15 July 2025

Doi: 10.22034/rrl.2025.726559

Abstract

Throughout the formation and continuity of human civilization, natural elements and animals—much like human beings—have played a fundamental and constructive role in mythological, religious, and cultural beliefs. Among these, the horse, as a powerful, majestic, and loyal creature, has attained a highly esteemed position within the mythic and cultural layers of various nations, especially ancient Iranians. It was regarded as a sacred, *ahuric* being connected to the spiritual world and was often sacrificed in honor of the deities. In Ferdowsi's *Shahnameh*, the horse is not merely a means of warfare or transportation; instead, it appears as a being intrinsically linked with the hero, accompanying him in numerous epic and lyrical events, and its character becomes closely intertwined with the hero's nature and status. Drawing on five epic–lyrical narratives (Zāl and Rudāba, Rostam and Tahmineh, Sohrāb and Gordāfarīd, Siyāvaš and Sudāba, Bijan and Manijeh), the present study examines the symbolic relationship between the horse and the hero. This analysis highlights not only the role of the horse in emotional and martial contexts but also its semantic, mythological, and social dimensions. The findings indicate that the horse—particularly in stories with emotional themes—holds a significant and decisive role in shaping the hero's identity, continuity, fate, life and death, and fortune or misfortune. Using a descriptive-analytical approach and based on library sources, this article investigates the various dimensions of this bond in the *Shahnameh*.

Keywords: Horse, Hero, Epic, Lyrical narratives, *Shahnameh*, Ferdowsi

1. Ph.D. in Persian Language and Literature, Lecturer at the University of Applied Science and Technology, Tehran, Iran (Corresponding author).

Email: fahimegordgiran@gmail.com

2. Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Email: etoghiani@yahoo.com

 0000-0002-2775-940X

3. Graduated in Persian Language and Literature.

Email: maryamsadatkhhabushani@gmail.com

اسب و پیوند آن با پهلوان در شاهنامه با تکیه بر پنج داستان حماسی - غنایی (زال و رودابه، رستم و ته‌مینه، سهراب و گردآفرید، سیاوش و سودابه، بیژن و منیژه)

فهیمه گردگیران^۱، اسحاق طغیانی^۲، مریم‌السادات خوشانی^۳

دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶، پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴

DOI: 10.22034/rri.2025.726559

چکیده

در روند شکل‌گیری و تداوم تمدن بشری، عناصر طبیعی و حیوانات، همچون انسان، نقش اساسی و سازنده در باورهای اسطوره‌ای، دینی و فرهنگی داشته‌اند. اسب به عنوان حیوانی نیرومند، باشکوه و وفادار، در لایه‌ای از اسطوره و باورهای فرهنگی و آیینی اقوام مختلف، به‌ویژه ایرانیان باستان، جایگاهی بس عظیم یافته است؛ تا جایی که آن را موجودی اهورایی که با جهان مینوی پیوند خورده می‌دانسته و بارها در پای ایزدان قربانی‌اش می‌کرده‌اند. در شاهنامه فردوسی، اسب، تنها وسیله‌ای برای کارزار یا جابه‌جایی نیست، بلکه به‌سان موجودی هم‌ذات با پهلوان در بسیاری از رویدادهای حماسی و غنایی حضور دارد و شخصیت آن با منش و جایگاه پهلوان پیوندی تنگاتنگ می‌یابد. پژوهش حاضر با تکیه بر پنج داستان حماسی - غنایی (زال و رودابه، رستم و ته‌مینه، سهراب و گردآفرید، سیاوش و سودابه، بیژن و منیژه) به بررسی رابطه نمادین میان اسب و پهلوان می‌پردازد. در این بررسی، ضمن تأکید بر نقش اسب در موقعیت‌های احساسی و رزمی، به جلوه‌های معنایی، اسطوره‌ای و اجتماعی آن نیز پرداخته می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد که اسب، به‌ویژه در داستان‌هایی با مضامین عاطفی، در شکل‌گیری هویت، تداوم، سرنوشت، مرگ و زندگی و سعادت و شقاوت پهلوان نقشی به‌سزا و تعیین‌کننده دارد. این مقاله با رویکرد توصیفی - تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، ابعاد مختلف این پیوند را در شاهنامه واکاوی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: اسب، پهلوان، حماسه، داستان‌های غنایی، شاهنامه، فردوسی

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرّس دانشگاه علمی - کاربردی (نویسنده مسئول).

Email: fahimegordgiran@gmail.com

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

Email: etoghiani@yahoo.com

0000-0002-2775-940X

۳. دکتری زبان و ادبیات فارسی.

Email: maryamsadatkhushani@gmail.com

۱. مقدمه

در تاریخ تمدن‌های کهن و لابه‌لای هزاره‌های گمشده، بعضی از حیوانات، به‌ویژه اسب، در فرهنگ ایران باستان و متون حماسی جایگاهی بس عظیم و بی‌بدیل داشته، تا جایی که آن را اهورایی دانسته‌اند و بارها در پای ایزدان قربانی‌اش می‌کرده‌اند. اسب صرفاً وسیله‌ای برای سواری و کارزار یا جابه‌جایی نیست، بلکه موجودی فعال، معناپرداز و در بسیاری از مواقع، همزاد پهلوان است. «اسب، نزد اقوام و ملل گوناگون، نه تنها از جهت اقتصادی و رزمی، بلکه از جنبه فرهنگی و آیینی نیز مورد توجه بوده است؛ به گونه‌ای که در اساطیر هند و اروپایی، از اسب به عنوان نماد و نشانه ویژه ایزد آفتاب، ایزد ماه و ایزد آب سخن به میان رفته است و در آیین‌های میترائیسم، مزدیسنا، زرتشت، بودایی، یهودی، مسیحی و اسلام، مقدس شمرده شده و در خیر و شر، تداوم، سعادت و شقاوت و مرگ و زندگی بسیاری از انبیا و اولیا، پادشاهان و پهلوانان حماسی و غنایی نقش به‌سزایی داشته است.» (بهرامی، ۱۳۸۵: ۵-۱۳)؛ فروید معتقد است که: «موضوع همانم بودن با حیوان، انسان‌های اولیه، را بر آن داشت که پیوند معنوی و اسرارآمیز میان شخصیت انسان و نوع جانورانی که اسم آنها را بر خود گذاشته بودند، حفظ کند.» (فروید، ۱۳۶۲: ۱۸۵)؛ نام بسیاری از شخصیت‌های مذهبی و حماسی با پسوند «اسب» پیوند خورده و دربردارنده معنای آن است. چون: آذرگشسپ (آتش اسب سیاه)؛ گشتاسپ (دارنده اسب نر یا پهلوان زنی که مردانگی‌ها و دلاوری‌هایش مانند اسب نر است)؛ بیوراسپ (ده هزار اسب)؛ پوزوئشسپ (دارنده اسب پیر)؛ سیاورشن (دارنده اسب سیاه)؛ حتی در ترکیب نام دشمنان ایران نیز واژه اسب آمده است. چون: آرجاسپ (اسبی با ارج) شاه توران و چین و از فرزندان تور. در حماسه‌های جهانی، رابطه انسان با اسب اغلب بازتابی از رابطه انسان با خویشتن خویش یا سرنوشت اوست. در شاهنامه، این پیوند به شکل نمادین میان پهلوانان و اسبان‌شان شکل می‌گیرد. اسب‌هایی چون رخس، شباهنگ، شب‌دیز، گرگین، بهزاد شبرنگ، نه تنها در میدان کارزار، بلکه در تصمیم‌های سرنوشت‌ساز حضور دارند. گاه حضور اسب، هم‌سنگ با قهرمان است؛ گاه

غیبت آن، فقدان تراژیک را در شخصیت نمایان می‌سازد (نمونه‌اش سهراب).

با تکیه بر این مقدمه، پرسش‌هایی بنیادین در محور پژوهش شکل می‌گیرد:

- چگونه اسب در شاهنامه واجد معنای نمادین و اسطوره‌ای می‌شود؟

- پیوند میان پهلوان و اسب چگونه شکل گرفته و چه نقش‌هایی در روایت دارد؟

- چرا برخی شخصیت‌ها در شاهنامه دارای اسبی نمادین و اسطوره‌ای‌اند و برخی فاقد چنین رابطه‌ای؟

- اسب چگونه به عنوان نماد وفاداری، پاکی و قداست، قدرت یا عقلانیت ظاهر می‌شود؟

این پژوهش بر آن تا با تمرکز بر پنج داستان شاخص شاهنامه (زال و رودابه، رستم و تهمینه، سهراب و گردآفرید، سیاوش و سودابه، بیژن و منیژه)، به تحلیل جایگاه نمادین و روایی اسب در متن بپردازد. در این مسیر، از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. هدف نهایی پژوهش، شناسایی نقش چندبعدی اسب به مثابه عنصری اسطوره‌ای، فرهنگی و دینی در ساختار حماسی شاهنامه است.

۲. پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره اسب، پیشینه و جایگاه آن در فرهنگ ملل مختلف، به‌ویژه در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی صورت گرفته است. در این بخش، به برخی از مهم‌ترین پژوهش‌ها اشاره می‌شود:

جعفر شعار (۱۳۸۸) در مقاله‌ای، اسب را نمادی از نجابت، وفاداری و قدرت معزفی کرده و به نقش آن در ساختار حماسه‌های ملی و خانوادگی پرداخته است؛ مهدی ماحوزی (۱۳۷۷) در مقاله‌ای تطبیقی، نقش اسب در ادبیات کهن ایرانی و فرهنگ مردمان هند و اروپایی را بررسی کرده و نشان داده است که اسب، نماد مشترکی در اسطوره‌سازی فرهنگی میان این اقوام است؛ فرزاد قائمی و محمدجعفر یاحقی (۱۳۸۸) در مقاله‌ای درباره اسب که برای خاندان‌های پهلوانی و جنگاوران هند و اروپایی از ارزش توتمی دیرپایی برخوردار بوده، اشاراتی داشته‌اند؛

در دوران باستان، انسان برای درک پدیده‌های طبیعی و مهار نیروهای ناشناخته، به باورهای توتمی و اسطوره‌ای روی می‌آورد. در این نظام اعتقادی، برخی حیوانات تقدیس شده و نماینده نیروهای فراطبیعی تلقی می‌شدند. «اسب»، یکی از حیوانات مقدسی است که در اسطوره‌های ایرانی، خویش‌کاری توتمی دارد و در اوستا یکی از سه بوده مقدس در کنار گاو و هوم است» (ستاری، رضوانیان و خسروی، ۱۳۹۶: ۸۳).

نامی که امروزه اسب در فارسی دارد، همان است که هزاران سال پیش نزد آریایی‌ها داشته است. «ریشه آن از پهلوی (اسپ) چارپایی از جانوران (ذوحافر) که سواری و بار را به کار آید. در اوستا و فرس هخامنشی (آسپ) و ماده آن (آسپا) یا (آسیی) و در سانسکریت (آسو) و در لاتینی (اکوئوس) خوانده شده؛ (سوار) در فارسی از واژه فرس هخامنشی اسپ باری به جای مانده است. در سنگ نبشته داریوش در بهستان (بیستون)، چهارپا به کار رفته است. کهن‌تر از سنگ نبشته داریوش بزرگ (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) در یک سنگ نبشته که از سارگون پادشاه آشور (۷۲۲-۷۰۵ ق.م) به جا مانده، یکی از شهریاران ماد یاد شده که (ایسپاز) نامیده می‌شود» (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۲، ۲۰۲۱-۲۰۲۲)؛ در متون اوستا و ادبیات باستانی ایران از اسب، به نیکی یاد شده است و نکته‌پردازان و خردمندان، پادشاهان و پهلوانان، دهقانان ایرانی و دین‌آوران، آن را نماد خوشبختی، رستگاری و تیزهوشی می‌دانستند و به آن می‌بالیدند و در ادبیات غنایی و حماسی به نژادگی و خصائل نیک توصیه شده است. «در یشت‌ها اسب را اینگونه ستوده‌اند: راست‌ترین علم مزدا آفریده مقدس، قوت در پاها، شنوایی در گوش‌ها، قوت در بازوان، صحت و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوه بینایی که اسب داراست که در شب تیره اگرچه باران ببارد و ژاله بریزد و تگرگ بیفتد - به مساف نه مملکت - یک موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد، تواند شناخت از اینکه آن از یال یا دم اسب است» (پوردادود، ۱۳۷۷: ج ۲، ۱۷۶).

در فرهنگ ایرانی، اسب همچنین نقش مهمی در آیین‌های عبادی ایفا می‌کرد. قربانی کردن اسب برای خشنودی ایزدان، یکی از رسوم مهم در برخی از آیین‌های

جویا جهان‌بخش (بی‌تا) درباره داشتن اسب‌های نیکو و نژاده برای پهلوانان و مردم عهد باستان و جایگاه ویژه آن سخن گفته است؛ حسن تاجیک محمدیه، عطا محمد رادمنش و مهرداد چترایی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای پس از بیان جایگاه اسب در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی و اسلامی، به‌ویژه نقش نمادین و افسانه‌ای در روایات زندگی قهرمانی اساطیری اقوام مختلف و شاهنامه پرداخته‌اند؛ صدیقه سجادیپور (۱۳۹۲) با تمرکز بر تحلیل ویژگی‌های اسب‌ها در اسطوره‌ها و افسانه‌ها، به بررسی نام‌ها و صفات این حیوان در شاهنامه پرداخته و آنها را با اسطوره‌های ملل دیگر مقایسه کرده است. وی همچنین رابطه میان اسب و شخصیت‌های پهلوانانی همچون رستم و سیاوش را تحلیل کرده و آن را نمادی از پیوند روحی میان پهلوان و مرکب دانسته است. همچنین مقالات دیگری نیز به تحلیل‌های عرفانی و آیینی درباره اسب پرداخته‌اند. برای نمونه، طرشتی کیایی (۱۴۰۱) به بررسی جایگاه آیینی و قربانی‌گونه اسب در متون عرفانی پرداخته و آن را نمادی از ایثار، وفاداری و فداکاری در فرهنگ ایرانی دانسته است.

در مجموع، می‌توان گفت که پژوهش‌های پیشین هرچند به نقش و نمادپردازی اسب در ادبیات، اسطوره و حماسه پرداخته‌اند، اما کمتر به صورت جامع به پیوند میان اسب و پهلوان در شاهنامه فردوسی با رویکردی تحلیل‌گرانه و ساختارمند توجه شده است. پژوهش حاضر، تلاش دارد این خلأ را با نگاهی جامع‌تر پوشش دهد.

۳. کلیات

۳.۱. تاریخچه و جایگاه اسب در ایران پیش از اسلام

اسب به عنوان یکی از مهم‌ترین حیوانات اهلی شده توسط انسان، از دیرباز جایگاهی خاص در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون داشته است. در ایران باستان، اسب نه تنها به عنوان وسیله‌ای برای حمل و نقل یا ابزار کارزار شناخته می‌شد، بلکه نمادی از قدرت، شکوه، تقدس، جوانمردی و آیین‌های رزمی و دینی بود. جایگاه این حیوان در تمدن‌های ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی به روشنی در منابع تاریخی، باستان‌شناسی و اسطوره‌ای قابل مشاهده است.

۳-۱-۱. اسب در جهان‌بینی اسطوره‌ای و آیینی ایرانی

مذهبی باستانی بوده است. این آیین که نمونه‌هایی از آن در متون اوستایی و روایت‌های مورخان یونانی ثبت شده، نشان از ارزش فدایی و جایگاه روحانی اسب در سنت‌های ایرانی دارد. در شیوه زندگی آریاییان که مردمی صحرانورد و دامدار بودند، اسب، جایگاه ویژه‌ای داشت. «آن‌ها اسب را اهلی کرده و با شخم‌زدن، کشاورزی و دامداری آشنایی داشتند، خانواده و مایملک خود را بر چهار چرخه سرپوشیده‌ای قرار می‌دادند که گاهی با اسب کشیده می‌شد و همیشه آماده جنگ و گریز بودند. آنها در جشن خود، به‌ویژه جشن مهرگان که در زندگی کشاورزان و دامداران اهمیت داشت و همین‌طور در موقع بروز بیماری و آفات طبیعی، نشخوارکنندگان و حتی اسب را که بسیار عزیز می‌شمردند، قربانی می‌کردند» (تاج‌بخش، ۱۳۷۲: ج ۱، ۱۰۶، ۸۵).

مردم نواحی زاگرس از این حیوان استفاده می‌کردند و این آریایی‌ها بودند که اسب را به بابل و بعد از آن به آشور آوردند. آشور بنی پال دوم می‌خواست قدرت خود را در زاگرس گسترش دهد و به منابع نقره و رمه‌های اسب لرستان دست یابد؛ زیرا زمین‌های این نواحی مرأتی مناسب برای پرورش اسب و سایر دام‌ها بود» (مشکور، ۱۳۶۳، ۱۲۶؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۷۰-۷۹).

در سنگ‌نگاره معروف نقش رستم، اردشیر بابکان ساسانی سوار بر اسب نجیب در حال دریافت فره ایزدی از اهورامزدا به تصویر کشیده شده است. چنین نمادپردازی‌هایی، اسب را نه تنها به عنوان یک حیوان، بلکه به عنوان واسطه‌ای برای انتقال مشروعیت سیاسی و الهی معرفی می‌کند.

۳. ۱. ۲. اسب در نمادهای شاهی و قدرت سیاسی

با شکل‌گیری نخستین حکومت‌های ایرانی، اسب به عنوان نماد پادشاهی و ابژه سلطنتی نیز مطرح شد. در نقوش برجسته تخت جمشید، سنگ‌نگاره‌های ساسانی و همچنین سکه‌ها و آثار فلزی هخامنشی اشکانی، تصویر اسب در کنار پادشاهان دیده می‌شود؛ گاه ایستاده، گاه در حالت یورتمه یا در صحنه شکار و نبرد. «در کتیبه‌های هخامنشی، به‌ویژه پارتی، نقش اسب بسیار حک شده است. از شاهان ساسانی اولین کسی که در طاق بستان اثری دارد، اردشیر دوم است که محل تاجگذاری خود را در سنگ نقر آورده‌اند» (بیات، ۱۳۶۸: ۷۴-۷۶ و ۲۴۷). سازمان لشکری اشکانیان به شیوه دیرین خود در آسیای میانه بود. به این طریق که دارای سواران نیزه‌داری بودند که در هنر جنگ بر روی اسب، سخت ورزیدگی داشتند و بدین منظور اسب‌هایی پرورده بودند که مایه رشک دیگران بود» (بهار، ۱۳۸۱: ۸۱-۸۲)؛ همچنین اهمیت و نقش اسب در نزد ایرانیان به گونه‌ای است که «چینیان در منابع فرهنگی خود از اسبان تیزتک اشکانی که مؤثرترین ابزار کار پارتیان بوده، نام برده‌اند» (عبدالرضا خانی، ۱۳۹۱: ۳). اقوام آشوری، تنها قومی بودند که با اسب و سوارکاری با آن ناآشنا بودند و این هنر را از اقوام آریایی، به‌ویژه از متیانی‌ها و مادها آموختند. «در زمانی که آشوی‌ها اسب نداشتند،

۳. ۱. ۳. اسب در روایت‌های حماسی و اسطوره‌ای

در آثار حماسی، به‌ویژه شاهنامه، اسب نه تنها همراه پهلوان، بلکه بخشی جدانشدنی از هویت اوست. اسب‌های اسطوره‌ای مانند رخس (اسب رستم)، شیدیز (اسب خسرو پرویز)، سروشن (اسب ایزدمهر)، شباهنگ (اسب بیژن) و بهزاد (اسب سیاوش) از جایگاه ویژه‌ای در شاهنامه و سایر متون برخوردارند؛ زیرا این اسب‌ها غالباً دارای ویژگی‌هایی انسانی چون وفاداری، شجاعت و فهم زبان آدمیان هستند.

شهریاران، پهلوانان و نامورانی در اساطیر ایران باستان بوده‌اند که در پرورش و اهلی کردن اسب مشهورند. از آن میان می‌توان به تهمورث، جمشید، فریدون، سیاوش، کیخسرو، گشتاسب و دارای بزرگ اشاره کرد.

تهمورث دیوبند، اهریمن را به شکل اسی در می‌آورد و آن را سی سال به اطراف جهان می‌تازاند:

برفت اهریمن را به افسون ببست / چو بر تیزرو با رگی برنشت
زمان تا زمان زینش بر ساختی / همی گرد گیتیش برتاختی
(فردوسی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۲۷-۲۸)

فردوسی با هنرمندی، اسب را به عنوان عنصری فعال در پی‌رنگ داستانی به کار می‌گیرد. در بسیاری از صحنه‌ها، حضور یا عدم حضور اسب، سرنوشت پهلوان را رقم می‌زند. برای نمونه رخس نه تنها باره رستم، بلکه همراه و حامی او

در لحظات دشوار است که چنین دیدگاهی ارزش اسب را در فرهنگ ایرانی نشان می‌دهد.

۳. ۱. ۴. اسب در زندگانی اجتماعی و اقتصادی

نقش اسب در ساختار اجتماعی ایران باستان انکارناپذیر است. اسب، ابزار اصلی ارتباط بین مناطق دوردست، تجارت، پیک‌های نظامی و پیام‌رسانی بود. داشتن اسب، نماد ثروت، منزلت اجتماعی و تعلق به طبقات اشرافی و جنگاوران تلقی می‌شد. حتی اسبان درباری پوشش مخصوص به نام برگستوان داشتند که از اسبان غیردرباری متمایز باشند.

فردوسی در بیتی داشتن اسب را نشانه ثروت، قدرت، صلابت و تشخیص دانسته است:

که خورشید چون تو ندیده‌ست شاه نه جوشن، نه اسب و نه تخت و کلاه
(فردوسی، ۱۳۸۰: ج ۱، ۹۶۵)

سکاها که از اقوام قدیمی ایرانی بودند و مدت‌ها در آسیای مرکزی باقی ماندند، «زندگی‌شان را به جنگ و شکار و دامپروری می‌گذراندند. لباسشان فراخ و خاص سوارکاری بود. آنها به‌لحاظ اینکه از چمنزارهای مساعد برخوردار بودند، اسب‌ها را پرورش می‌دادند و برای استفاده نظامی به همسایگان خود، به‌ویژه آشوری‌ها می‌فروختند و از این طریق ثروتمند می‌شدند و لوازم تجملی از طلا و نقره تهیه می‌کردند» (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۹۶).

۳. ۱. ۵. رمزپردازی اسب در اسطوره، افسانه و حماسه

اسب، یکی از کهن‌ترین و پرمعناترین نمادها در فرهنگ‌های گوناگون بشری است که ردپای آن را می‌توان در قصه‌های پریان، اسطوره‌ها و متون حماسی به‌وضوح دید. اسب نه‌تنها در آیین‌ها و باورهای ملل مختلف جایگاهی ویژه دارد، بلکه در ناخودآگاه جمعی انسان نیز حضوری ماندگار یافته است. از روایا گرفته تا آثار ادبی، هنری، خرافات عامیانه، اسب همواره نقشی فرازمینی ایفا کرده است؛ یعنی نقش نمادین، اسطوره‌ای و گاه مقدس.

در روایت‌های اسطوره‌ای و قصه‌های عامیانه، بارها با نمادهای خاصی از اسب مواجه می‌شویم؛ «از جمله

سنگ شدن اسب، ظهور اسب پس از آتش زدن موی آن و دسته‌بندی اسب به آبی و بادی. این گونه نمادپردازی‌ها بازتاب‌دهنده ارتباط اسب با نیروهای کیهانی و فرازمینی هستند. سنگ، به عنوان نمادی از ثبات و حافظه کیهانی که قابلیت ضبط امواج و اصوات را دارد، اگر با پیکر اسب که خود مرکب مقدسان است، پیوند بخورد، نمادگرایی آن دوچندان می‌شود» (فضائل، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۲).

به نمونه‌ای از قصه‌های عامیانه و اسطوره‌ای درباره سنگ شدن اسب اشاره می‌شود: «در نزدیکی شهر مقدس مشهد روستایی به نام «آل» از توابع کلات نادری وجود دارد که در داخل کوه بلند و مرتفع آن روستا، اسبی که عروس و داماد بر آن سوارند، دیده می‌شود. اهالی روستا بر این باورند که آن عروس و داماد در نتیجه عاق والدین به سنگ تبدیل شده‌اند. قدمت آن در جایی ثبت نشده، بلکه به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده است» (به نقل شفاهی از دکتر عباسعلی کاشکی).

از دیگر موارد رمزپردازی اسب، ذبح اسب به عنوان نوعی قربانی مقدس است که پیشکش به خدایان می‌شود و به نیت ازدیاد نعمت و برکت است. به همین خاطر در برخی نقاط ایران اسبی که به علت پیری از کار افتاده بود را عمدتاً گم می‌کردند و آن را نمی‌کشتند» (فضائل، ۱۳۸۸: ۵۹-۶۰).

از دیرباز، ویژگی‌های اسب در عجایب نامه‌ها نیز مورد توجه قرار گرفته است. در عجایب المخلوقات درباره اسب چنین آمده است: «بدانک اسب، جانوری است شریف و تیزبین همچون عقاب و هدهد و گربه. در شب چیزهایی می‌بیند که انسان‌ها قادر به دیدن آن نیستند؛ اسب را طحال نبود و عرق آن، زهر قاتل بود؛ از حیوانات، رعنائی، اسب گُند؛ اگر سُنَب اسب زیر حمله‌ای بسوزانند، بچه مرده بیاورد، مجرب است؛ دندان آن برعکس جانوران دیگر، در پیری سپیدتر گردد. اگر سُم خر و اسب به سوهان بسایند و به قرع و انبیق آب او بگیرند و به خورد سپیدرو دهند یا به خورد آبگینه دهند، محکم گردد و به دشخواری بشکند. این همه از کیمیاگری است» (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۹-۵۵۸).

در آثار حماسی، به‌ویژه در شاهنامه، اسب که همواره

۴. جایگاه اسب در ادیان و آیین‌ها

۴.۱. جایگاه اسب در آیین‌های ایرانی پیش از اسلام

اقوام هند و اروپایی از نخستین اقوامی‌اند که به اهلی کردن اسب پرداختند و از آن استفاده‌هایی متعدد نمودند. «در تمام آیین‌های پیش از اسلام، آنچه نقش اساسی در جامعه هند و ایران داشته و از ارکان هستی‌شناسی آن‌هاست، گاو بوده؛ اما به تدریج و شاید با مطرح شدن کشاورزی در دوره زرتشت از سویی و روی آوردن آریایی‌ها به لشگرکشی و گسترش قلمرو از دیگر سوی سبب شده است که اسب، ارجحیت بیشتری نسبت به گاو پیدا کرده و با هاله‌ای از تقدس نگریسته شود. اسب نه تنها در زندگی انسان، بلکه نزد خدایان نیز اهمیتی برجسته داشته است. در اوستا، آپام نپات که نام ایزد مأمور پخش آب هاست و سابقه آن تا دوره آریایی‌ها می‌رسد، با صفاتی چون شیدرو، تیز اسب و سرور مورد ستایش قرار گرفته است. همچنین آناهیتا سوار بر ازابه‌ای است، که چهار اسب بزرگ سپید و هم رنگ و هم نژاد آن را می‌کشند. اسب‌های این ایزد بانو، باد، باران و ابر و تگرگ هستند که اهورامزدا آنها را برای او آفریده است. نام میترا یا مهر ایزد ایرانی، یعنی عهد و پیمان در اساطیر ایرانی بر گردونه‌ای درخشان سوار است که چهار اسب سپید آن را می‌کشند و در اقامتگاهی زرین که دارای هزار ستون و هزار در است، اقامت دارد. لقب او دارنده چراگاه‌های فراخ است. شمار یشتها - مراسم نیایش و ستایش خداوند و مظاهر طبیعی و عناصر - سی سرود بوده است. چنان که در گاه شمار ایران، هرماه سی روز داشته و هر روزی به نام امشاسپند و ایزدی نامیده بوده و نام یازدهمین روز ماه خورشیدی، خورشید یشت می‌باشد. خورشید یشت، ششمین یشت و سرودی کوتاه است در هفت بند، در توصیف و ستایش خورشید. شرح فشرده‌ای از خورشید یشت چنین است: خورشید جاودانی تیز اسب را با ستایش خشنود می‌سازیم که بهترین داور است، چون روشنایی زرین خویش را بنابد، هزاران ایزد مینوی، آن انوار فرگونه را از فرازین آسمان به سوی زمین اهورا آفریده بیاورند تا جهان راستی بی‌بالد و افزون گردد. هرکه خورشید را بستاند، آن تیز اسب جاودانی را بستاند... تا پیش از ظهور زرتشت، اسب در زندگی ایرانیان باستان، اهمیت بسزایی

به عنوان نماد قدرت، وفاداری و شکوه جنگاوری ظاهر می‌شود، سپاهیان به نشانه سوگ و اندوه شاهان، دُم اسبان خود را می‌بریدند. در روایت مرگ افراسیاب به دست رستم چنین آمده است:

چل اشتر بیاورد رستم گزین ز بالا فروهشته دیبای چین
دو اشتر بُدی زیر تابوت شاه چپ و راست پیش و پس اندر سپاه
همه خسته روی و همه گنده موی زبان، شاه گوی و روان، شاه جوی
بریده بش و دُم اسب سپاه پشوتن همی بُرد پیش سپاه
(فردوسی، ۱۳۸۰: ج ۶، ۱۲۱۳)

اسب در نامگذاری‌های مردمان ایران باستان نقش به سزایی داشته است؛ «به گونه‌ای که ترکیب نام شهریاران، پادشاهان و ناموران ایرانی با واژه اسب، گویای آشنایی ایرانیان از روزگاران بسیار کهن با آن بوده و به پرورش آن اهمیت بسیار می‌داده‌اند و به نام برخی از آنان که در شاهنامه آمده، برمی‌خوریم: آذرگشسپ (یعنی آتش اسب نر) از سرداران خسرو پرویز؛ ایزدگشسپ، دلاوری ایرانی که بهرام چوبین او را بُنه‌دار سپاه ایران در نبرد با ساوه شاه ساخت؛ بُرجاسب، از سرداران تورانی که با پیران ویسه به جنگ گودرز رفته بود؛ بیوراسپ، نام فارسی ضحاک است و به معنی (۱۰ هزار اسب)؛ جاماسپ (یعنی کسی که اسب را مهار می‌کند و می‌راند، دارنده اسب درخشان، رهبر اسب‌ها) خردمندی ایرانی که وزیر و راهنمای لهراسب و گشتاسب بود؛ طهماسب (یعنی دارنده اسب تهم و قوی) پدر (زو) پادشاه ایران و جانشین نوذر شهریار؛ گشتاسب (یعنی دارنده اسب ازکارافتاده) که در پارسی باستان (ویستاسپ) آمده و نبیره کیکاووس؛ همچنین در معنی برخی از اسامی، اسب گنجانده شده است، همچون: سیاوش (دارنده اسب نر سیاه)؛ شبذیز (یعنی شبرنگ) نام اسب خسرو پرویز که پس از مرگ، نقش او را بر سنگ کردند؛ گلگون، اسب لهراسب و گودرز و همچنین نام اسب شیرین» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ج ۱ و ۲)؛ «دخمه سهراب را به شکل اسب ساخته بودند (شمیسا، ۱۳۸۰: ۷۶). حتی در ترکیب نام دشمنان ایران، واژه اسب آمده است. مانند ارجاسپ (یعنی اسبی با ارج) شاه توران و چین و از فرزندان تور.

داشت و حیوانات به‌ویژه اسب را در مراسم پرستش، قربانی می‌کردند. از خدایانی که قربانی کردن اسب در پیشگاهش بسیار اهمیت داشت، خدای خورشید بود. در نبرد میان ایزد باران و دیو خشکسالی نیز، قربانی کردن و اهدای اسب، امری واجب به شمار می‌رفت. زرتشت برای گسترش و تبلیغ آیین پهلوی از آن استفاده کرده است» (طغیانی و جعفری، ۱۳۹۱: ۵-۶؛ غراب، ۱۳۸۴: ۷۹-۸۰ و ۱۵۹-۱۶۰).

۲.۴. جایگاه اسب در اسلام

نگاه اسلام به حیوانات، به‌ویژه اسب، نگاهی عمیق، حکیمانه و ارزش محور است. اهتمام اسلام به اسب، بخشی از منظومه اخلاقی و تربیتی این دین است که هدف آن، پرورش روحیه شجاعت، صلابت، استقامت، مهربانی، جوانمردی و ده‌ها ارزش معنوی دیگر با توجه به اسب زنده می‌شود. تا جایی که پیامبر (ص) فرموده‌اند: «الْخَيْلُ مَقْعُودُ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْلِ» (مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۳۵)؛ خوبی و برکت در پیشانی اسب گره خورده است. در روایات و فرهنگ دینی پس از انسان، هیچ حیوانی همچون اسب، مورد احترام نبوده است. در کتاب بحار/انوار علامه مجلسی، قریب به صد موضوع در خصوص اسب آورده شده: تاریخچه خلقت اسب، اهلی کردن اسب، مسابقات اسب و حضور فرشتگان در آن مسابقات، جایزه دادن پیامبر (ص)، شباهت انسان و اسب در کرامت و شرف نفس، زیبایی، اسبان بهشتی، سخن گفتن اسب با علی (ع)، ... و ده‌ها عنوان دیگر. نگارندگان تیمناً به چند آیه و حدیث در این مقاله بسنده می‌کنند:

در قرآن در چند مورد از اسب به نیکویی یاد شده و از آنجا که اسب به عنوان یک وسیله در جنگ‌ها و غزوات به کار می‌رفت، به پرورش و نگهداری آن توصیه شده است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال، ۶۰)؛ ای مؤمنان هرچه در توان دارید، سلاح‌ها و اسبان جنگی تهیه و آماده کنید که با ننگ داشتن آنها، دشمنان خدا و دشمنان خود را به هراس افکنید. همچنین در سوره‌ای دیگر به اسبان تیزتک که در راه هدفی مقدس تربیت شده و به میدان آمده‌اند، سوگند خورده شده. «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمِغِيرَاتِ

صَبْحًا، فَأَتْرَنَّ بِهِ نَقْعًا، فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» (عادیات، ۱-۴) در این آیات، اسبانی توصیف شده‌اند که در سحرگاه به دشمن حمله می‌برند، از سَم آنها جرقه بیرون می‌جهد و گرد و غبار به پا می‌کنند. این تصویر حماسی و دینی از اسب، نشانگر جایگاه آن در فرهنگ جهاد و فداکاری اسلامی است.

«اسب که یکی از ابزار رزمی بوده است، بر اثر اهمیت جهاد در راه خدا به‌ویژه در صدر اسلام، دارای موقعیت خاصی گشته، رزمندگان جهادگر را در بهشت نیز همراهی می‌کند. پیامبر (ص) فرموده‌اند: خِيُولُ الْغَزَا فِي الدُّنْيَا هِيَ خِيُولُهُمْ فِي الْجَنَّةِ. اسب‌های رزمندگان در دنیا، بهشت هم به عنوان اسب و مرکب سواری آنان، همراهشان خواهند بود.» (دشتی، ۱۳۹۱: حدیث ۱۰۲-۱۰۵)؛ این حدیث نشان می‌دهد که خدمت اسب‌ها در راه خدا نه تنها در دنیا ارج نهاده می‌شود، بلکه در جهان آخرت نیز پاداش دارد و استمرار می‌یابد.

در نهج الفصاحه نیز اشاراتی شده است: «أَحَبُّ إِلَهِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِجْرَاءُ الْخَيْلِ وَالرَّمْيِ: بِهَيْتَرِ بَازِيهَا در پیش خدا، اسب دوانی و تیراندازی است» (نهج الفصاحه، ۱۳۷۷: ۱۶۹).

۳.۴. جایگاه و نقش اسب در پنج داستان حماسی - غنایی شاهنامه

در شاهنامه حکیم توس، زیباترین تصویرگری اسب نشان داده شده است که عامل پیروزی‌هاست و همواره یاریگر و راهنمای پهلوانان و دلاوران بوده است. اسب در آثار حماسی، به‌ویژه در پنج داستان (حماسی - غنایی) شاهنامه به انواع گوناگون بدین شرح تصویر شده است:

الف. تیزگی و سرعت اسب در تشبیهات و استعاراتی چون (آهو، باد، بادپا) بیشترین اوصاف اسب در شاهنامه است. در رزم رستم با تورانیان، آنگاه که سپاه توران توسط او شکست خورد و افراسیاب چاره‌ای جز گریختن نداشت، رستم، رخس را برانگیخت تا افراسیاب را بیابد و او را از میان بردارد، با بادپای آتش‌گهرش سخن می‌گوید و او را به یاری می‌طلبد:

چنین گفت با رخس کای نیک یار مکن سستی اندر گه کارزار چنان گرم شد رخس آتش‌گهر که گفتی برآمد ز پهلوش پر

و دیگر که زیر اندرش بادپای به کردار آتش برآمد زجای
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۹۸)

(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۴: ۶۴۱)

و. فراست و راهپیمایی: رهنورد، دستکش، راهجو، گامزن.
در داستان دلدادگی رستم و تهمینه، آن هنگام که
رستم، رخس را برای چرا برده بود و در مرز سمنگان به
علت خستگی خوابش می‌برد، بعد از بیداری در پی رخس
می‌گردد که آن را نمی‌یابد:

چو بیدار شد رستم از خواب خوش به کار آمدش باره دستکش
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۰۱)

پیران ویسه پس از کشته شدن ناجوانمردانه سیاوش
به دستور افراسیاب و آگاهی از اینکه افراسیاب در صدد
کشتن فرزند سیاوش است. به کیخسرو می‌گوید که خود را
به دیوانگی بزند تا نیایش به او گزندی نرساند و بدین منظور
بارهای گامزن برمی‌گزیند.

یکی باره گامزن خواست نغز برو برنشت آن گو پاک مغز
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۵۹)

ز خوشرنگی و درخشندگی: شبرنگ، گلگون،
سیم رنگ، خنگ عاج، سمند، سیاه، شب‌دیز، گلرنگ،
آذرگشسپ، نیل رنگ. در تعبیر خواب و پیشگویی سیاوش
که همسرش، فرنگیس را از تولد کیخسرو آگاه می‌کند و
به اسبش بهزاد شبرنگ را ز کیخسرو و کین‌خواهی او را از
افراسیاب بازگو می‌کند.

بی‌آورد شبرنگ بهزاد را که دریافتی روز کین باد را
به گوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و با کس مساز
چو کی‌خسرو آید به کین خواستن عنانش تو را باید آراستن
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۴۵)

ح. جزئیات اعضای بدن: سنگ‌سُم، آگنده‌یال، پولاد
خارا شکن، آخته زهار، کوتاه لنگ، آهوهر، رویینه سُم، رستم
در دوره پادشاهی کی‌قباد با رخس رویینه سُم برای یافتن
افراسیاب می‌تازد.

برانگیخت آن رخس رویینه سُم برآمد خروشیدن گاو دُم
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۲۶)

ط. حالات رفتاری: کفک‌افکن و چموشی. بیژن برای

ب. رنگ متنوع: ابرش، ابلق و اشقر.

رستم در گزینش رخس، آن را با صفات زیر می‌خواند:
یکی گژه از پس به بالای او سرین و برش هم به پهنای او
سیه چشم و بور آبرش و گاو دُم سیه خایه و تند و پولاد سُم
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۱۸)

ج. هیبت و شکوه: ازدها، اهریمن، دیو.

در داستان سیاوش که به خاطر دور شدن از ماجرای توطئه
سودابه، نامادرش اش به توران پناهنده می‌شود، آنگاه که
افراسیاب در هنر چوگان بازی و کمانداری، سیاوش را
می‌آزماید، وی بر بادپایی چون دیو می‌نشیند:
نشت از بر بادپایی چو دیو برافشارد ران و برآمد غریو
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۱۱)

د. تحمل و قدرت اسب: آتش بسیار، آهن‌گون، بارکش.
در داستان رزم سهراب و گردآفرید، وقتی سهراب با نیرنگ
گردآفرید قلعه ایرانیان را از دست می‌دهد، باری دیگر در
هنگام شبگیر برای تسخیر قلعه سوار بر باره‌ای بارکش
می‌شود:

سپهدار سهراب نیزه به دست یکی بارکش باره‌ای برنشت
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۱۲)

ه. جُته و پیکر اسب: پیل پیکر، پیلتن، کوه پیکر، کوه
بیستون، کوه البرز، کوه کارزاری.

هجیر کارآزموده در رویایی رستم و سهراب و با دیدن
دلاورمردی و زور بازوی سهراب، اسب سهراب را باره پیلتن
می‌خواند:

ز لشگر کند جنگ او ز انجمن برانگیزد این باره پیلتن
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۲۶)

یا در داستان نبرد رستم با کاموس کشانی، پیکر رخس
به کوه بیستون تشبیه می‌شود:

یکی رخس دارد به زیر اندرون تو گفتی روان شد گه بیستون

نبرد با تورانیان داوطلب می‌شود و سوار بر اسبی چون پیل کفک‌افکن به رویارویی دشمن می‌رود.

همی رفت چون پیل کفک‌افکنان سرگور و آهو زتن برکنان (شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۵: ۷۲۷)

ی) آیین اسب‌گزینی: اسب و اسب‌گزینی از بن‌مایه‌های اصلی داستان‌های پهلوانی و حماسی است و داشتن اسبان نیکو و نژاده، همواره در نزد پهلوانان و مردمان عهد کهن جایگاهی ویژه داشته است و به‌تدریج سبب به وجود آمدن آیین‌هایی شد. در داستان رستم دستان، وی از گله‌ای اسب، سان می‌بیند و رخس را که سیه‌چشم و بورآبرش و گاودُم و سیه‌خایه و پولاد سُم و آتش‌رنگ بود، برمی‌گزیند.

گله هرچ بودش به زابلستان بی‌آورد لختی به کابلستان همه پیش رستم همی‌رانند برو داغ شاهان همی‌خوانند هر اسبی که رستم کشیدش پیش ز نیروی او پشت کردی به خم چنین تا زکابل بیامد زرنگ یکی مادیان تیز بگذشت خنگ یکی کرّه از پس به بالای او سیه‌چشم و بورآبرش و گاودُم همی رخس خوانیم بورآبرش است (شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۱۸)

سهراب نیز چونان رستم، اسبی را برمی‌گزیند که (چرمه رخس نژاد، خوب‌رنگ، گامزن، کوهوار ستبر، به کردار هور و هیون) باشد. آنگاه که سهراب از مادر خویش می‌خواهد که اسبی رهوار و قوی برایش برگزیند، ته‌مین به چوپانی امر می‌کند اسبی شایسته جنگاوری سهراب بیاورد. چوپان پس از جست‌وجوی بسیار، اسبی را که از نژاد رخس بود، درخور سهراب گرد می‌یابد.

به مادر چنین گفت سهراب گو یکی اسب باید مرا گامزن چو بشنید مادر چنین از پسر به چوپان بفرمود تا هرچه بود که سهراب اسبی به چنگ آورد که‌ای مادر از من حدیثی شنو سُم او ز پولاد خارا شکن به خورشید تابان برآورد سر فُسیله بیارد به کردار دود که بروی نشیند چو جنگ آورد

همه هرچه بودند از اسپان گله بُد هیچ اسبی سزاوراوی سرانجام گردی از آن انجمن که دارم یکی چرمه رخس نژاد یکی کرّه چون کوه واری ستبر به زور و به رفتن به کردار هور بُد شاد سهراب از گفتِ مرد بُردند آن چرمه خوب‌رنگ بکردش به نیروی خود آزمون (شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۴۶-۳۴۷)

از دیگر کسانی که در شاهنامه نمودار آیین اسب‌گزینی‌اند می‌توان به بهرام گور نیز اشاره کرد که از میان فُسیله اسپان منذر، دو اسب سپید و سیاه برای خود برمی‌گزیند.

وز آن پس به منذر چنین گفت شاه که اسپان این نیزه داران بخواه چنین پاسخ آورد منذر بدوی که‌ای پر هنر خسرو نامجوی گله دار اسپان من پیش توست خداوند او هم به تن خویش توست من اسب آن گزینم که اندر نشیب بتازم نه بینم عنان از رکیب به نعمان بفرمود منذر که رو فسیله گزین از گله دار نو بشد تیز نعمان صد اسب آورد ز اسپان جنگی بسی برگزید بر این گونه تا برگزید اشقری یکی بادپایی، گشاده‌بری (شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۷: ۱۴۸۶-۱۴۸۷)

ک) اسب، یاور و ناجی پهلوان: اسب در مواقع بسیار از سوار و پهلوان خویش دفاع می‌کند و یاریگر اوست. در خان اول رستم، رخس با شیر نبرد می‌کند برای دفاع از رستم. چو یک پاس بگذشت درنده شیر به سوی گُنام خود آمد دلیر بر نی یکی پیل را خفته دید نخست اسب را گفت باید شکست سوی رخس رخشان برآمد دمان دو دست اندرآورد و زد بر سرش همی زد در آن خاک تا پاره کرد (شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۱۸)

(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۴۶)

و یا در خان سوم، رخس از رستم که خواب بود، در برابر
اژدها دفاع می‌کند. چندین بار رخس، رستم را بیدار می‌کند
و آمدن اژدها را به او هشدار می‌دهد.

ز دشت اندر آمد یکی اژدها کزوپیل گفستی نیابدرها
بدان جایگه بودش آرامگاه نکردی زبیمش برو دیو راه
بیامد جهانجوی را خفته دید بر او یکی اسب آشفته دید
نیارست کردن کس آنجا گذر زدیوان و پلیدان و شیران نر
سوی رخس رخشنده بنهاد روی دوان اسب شد سوی دیهیم جوی
همی کوفت بر خاک رویینه سُم چو تندر خروشید و افشاند دُم
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۴۸)

آزمودگی و نیکویی اسب در شاهنامه مهم است؛ تا
جایی که پهلوانان جوان از پیران و باتجربه‌ها، بارهای
دستکش درخواست می‌کنند. در داستان کشته شدن قُروُد،
پسر سیاوش، بیژن برای کینجویی از قُروُد که زرسپ پسر
توس را می‌کُشد، از گسته‌هم بارهای دستکش می‌خواهد:
دلِ بیژن آمد ز تندی به درد به دادار دارنده سوگند خُورد
که زین را نگردانم از پشتِ اسب مگر کشته آیم به کین زرسپ
کز اسپان تو بارهای دستکش کجا برخامد به افراز خوش
بده تا بپوشم سلیح نبرد یکی تا پدید آید از مرد مرد
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۴: ۵۵۱)

ل) اسب، موجودی ایزدی: «همانگونه که سیمرغ در
شاهنامه چهره‌اهریمنی و اهورایی دارد، اسب نیز موجودی
پاک سرشت ایزدی ظاهر می‌گردد. مانند وقایع هفت خان،
پهلوان را در رسیدن به اهداف نیکو و ملی خود و شاید هم
تا حدی الهی، یاری می‌کند و زمانی بدسیرتان را از چنگ
پهلوانان نیک سیرت فراری می‌دهد و راهنمایی به خیر و
شر می‌کند.» (جهانبخش، بی‌تا: ۵۹)

در گذر سیاوش از آتش برای اثبات بی‌گناهی و
راستگویی‌اش، سیاوش سوار بر بهزادِ شبرنگ از مقابل
دیدگان و جوش و خروش مردم، به نبرد آتش می‌رود. که در
اینجا اسب، یاریگر و مطیع سوار خود است.

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد دلتنگ، جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانه همی برکشید کسی خود و اسب سیاوش نشید

چنان آمد اسب و قیای سوار که گفستی سمن داشت اندر کنار

(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۳۷۵-)

(۳۷۶)

و در داستان‌های شاهنامه، اسب گاهی چموشی و
چمانی دارد و در پی حرف پهلوان نمی‌رود که نمود آن را
در داستان رفتن رخس به سمنگان و ماجرای دلدادگی و
ازدواج رستم و ته‌مین می‌توان یافت.

ز موبد بر این گونه برداشت یاد که رستم یکی روز از بامداد
غمی بُد دلش سازِ نخچیر کرد کمر بست و ترکش پُر از تیر کرد
سوی مرز توران چو بنهاد روی چو شیر دُزآگاهِ نخچیرجوی
به تیر و کمان و به گرز و کمند بیافگند بر دشت نخچیر چند
زخاشاک و از خار و شاخ درخت یکی آتشی برفروزد سخت
یکی نَره گوری بزد بر درخت که در چنگ او پَر مرغی نَسخت
چو بریان شد از هم بکند و بخورد زمغز استخوانش برآورد گرد
بخفت و برآسود از روزگار چمان و چران رخس در مرغزار
سواران ترکان تنی هفت و هشت بر آن دست نخچیرگه برگذشت
یکی اسب دیدند در مرغزار بگشتند گرد لب جویبار
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۰۰-۳۰۱)

اسب از دیدگاه نمادگرایی، سرنوشتی جدایی‌ناپذیر
از انسان دارد و مرگ سوارش را پیشگویی می‌کند. در
شاهنامه، رخس نیز مرگ رستم را پیشگویی می‌کند.

همی رخس زان خاک می‌یافت بوی تن خویش را کرد چون گرد گوی
همی جست و ترسان شد از بوی خاک زمین را به نعلش همی کرد چاک
(طغیانی و جعفری، ۱۳۸۸: ۸)

توصیفات فردوسی از اسب گاهی از زبان پهلوانان
است. در داستان سیاوش، اسب از زبان سیاوش، چنین
توصیف شده است:

ز موبد بر این گونه برداشت یاد که رستم یکی روز از بامداد
ز ترکان مرد نیست همتا کسی چو اسبم نبینی ز اسپان بسی
گرایدونک بردارم از پشت زین ترا ناگهان برزنم بر زمین
چنان دان که از تو دلاورترم به اسب و به مردی ز تو برترم
وگرتو مرا برنهی بر زمین نکردم به جایی که جویند کین
همان اسب تو شاه اسب من است کلاه تو آذرگشسب من است
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۳۱)

شولک- پیسه- ابرگون- خاک‌رنگ- بهگون- میگون-
بادروی- گلگون- ارغون- بهارگون- آب‌گون- نیلگون-
سپید زرده- بورسار- بنفشه‌گون- ابلق- ابرش-زاغ
چشم- سبز پوست- سیمگون، که به برخی از این نام‌ها در
داستان‌های غنایی شاهنامه اشاره می‌شود:

در داستان دلدادگی زال و رودابه چنین آمده است:
که تا زنده ام چرمه جفت من است تخم چرخ گردان نهفت من است
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۱۷)

چماننده دیزه هنگام گرد چراننده کرکس اندر نبرد
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۲۹)

نشست از بر تازی اسپ سمند چو ز زمین درخشنده کوهی بلند
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۴۲)

نوندی برفکند نزدیک سام که برگشتم از شاه دل شاد کام
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۵۹)

فردوسی در داستان رستم و ته‌مین، آنجا که رخس به
سوی توران زمین رفت، آن را باره دستکش نامیده است:
چو بیدار شد رستم از خواب خوش به کار آمدش باره دستکش
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۰۱)

در داستان نبرد سهراب با گردآفرید، سهراب سوار بر
بادپایی چون گرد نشسته بود:

چو سهراب نزدیکی دژ رسید هجیر دلاور سپه را بدید
نشست از بر بادپای چو گرد ز دژ رفت پویان به دشت نبرد
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۰۷)

در داستان بیژن و منیژه، آنگاه که بیژن داوطلب
می‌شود که به فرمان کی‌خسرو برای نبرد با افراسیاب برود،
زین بر بور می‌نهد و با گرگین میلاد راهی آبگیر می‌شود:
چو بیژن به بیشه برفکند چشم بجوشید خوش به تن بر ز خشم
گرازان گرازان نه آگاه ازین که بیژن نهاده ست بر بور زین
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۵: ۷۲۷)

در رفتار بهزاد شیرنگ در شناخت سیاوش، اسب به
موجودی اندیشمند چون انسان بدل می‌گردد.

بی‌آورد شیرنگ بهزاد را که دریافتی روز کین باد را
نگه کرد بهزاد وکی را بدید یکی باد سرد از جگر برکشید
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۴۵)

در داستان‌های شاهنامه، اسبان، سخن سوارشان
را درمی‌یابند. آنگاه که سیاوش از توطئه گرسیوز برادر
افراسیاب که کمر به کشتن سیاوش بسته بود مطلع
می‌گردد و احساس خطر می‌کند، با بهزاد شیرنگ صحبت
می‌کند.

بی‌آورد شیرنگ بهزاد را که دریافتی روز کین باد را
به گوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و با کس مساز
چو یک خسرو آید به کین خواستن عنانش تو را باید آراستن
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۴۵)

در بیشتر داستان‌های شاهنامه، اسب به عنوان خلعتی
از جانب بزرگان و پادشاهان و پهلوانان به زیردستان و
نام‌آوران هدیه داده می‌شد.

به خوان بر یکی خلعت آراست شاه از اسپ و ستام و از تخت و کلاه
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۱۱)

دادن خلعت اسپ به سیاوش از طرف افراسیاب در رفتن
گرسیوز به سیاووشگرد، شهری که سیاوش از بازگشت از
ختن برای فرنگیس ساخت و سیاوش با دیدن هدایا، به‌ویژه
باره گامزن، بسیار شاد گشت.

دگر روز گرسیوز آمد پگاه بی‌آورد خلعت ز نزدیک شاه
سیاوش بدان خلعت شهریار نگه کرد و شد چون گل اندر بهار
نشست از بر باره گامزن سواران ایران شدند انجمن
(شاهنامه، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۲۹)

در شاهنامه، اسب به نام‌های گوناگون آمده است
چون: چرمه - دیزه - باره - هیون - سمند - بادپای - نوند -
رخش - بارگی - شیرنگ بهزاد - سیاه - بور - آذرگشسب -
الوس - سرخ چرمه - تازی چرمه - چمان چرمه - خنگ -
بادخنگ - مگس‌خنگ - سبزخنگ - گمیت - شب‌دیز
- گورسرخ - زردرخش - سیارخش - خرماگون - چشینه -

۵. نتیجه‌گیری

پس از بررسی و تحلیل پیوند میان اسب و پهلوان در شاهنامه با تکیه بر پنج داستان حماسی - غنایی (زال و رودابه، رستم و ته‌مین، سهراب و گردآفرید، سیاوش و سودابه، بیژن و منیژه)، حاصل این پژوهش را می‌توان در موارد زیر مطرح کرد:

۱. **اسب، همراه دیرین انسان در بستر تاریخ و اسطوره:** اسب از دیرباز، هم‌پای انسان در عرصه‌های گوناگون زندگی، اعم از سفر و حضر، جنگ و صلح، کار و تلاش و تولید، حضوری مؤثر و انکارناپذیر داشته است و همواره آدمی را از دشوارترین تنگناها و آزمون‌ها نجات بخشیده است و یکی از پدیده‌هایی که در اساطیر و آثار حماسی و غنایی از جایگاه والایی برخوردار است، گزینش اسبان نژاده و نیکو و ممتاز بوده است.

۲. **نقش نمادین و اسطوره‌ای اسب در شاهنامه:** در ادبیات حماسی ایران، به‌ویژه در شاهنامه، اسب نه‌فقط وسیله‌ای برای جابه‌جایی یا ابزار جنگ، بلکه نمادی زنده و مؤثر از کهن‌الگوی پهلوان است. اسب‌ها در این اثر حماسی، سرنوشتی جداناپذیر از پهلوانشان را دارند؛ سخن سوارشان را درمی‌یابند و در سعادت و شقاوت آنان سهیم هستند و در مواردی چون داستان سیاوش، حتی مرگ سوار را پیش‌بینی می‌کنند. به همین دلیل اسب در شاهنامه پرترکرترین نماد جانوری در ارتباط با جهان پهلوان است.

۳. **اسب، عنصر مقدس در آیین‌ها و ادیان:** در آیین‌های گوناگون از جمله میترائیسم، مزدیسنا، زرتشتی، بودایی، یهودی، مسیحی و اسلام، اسب جایگاهی مقدس دارد. در این سنت‌ها، اسب در روند داستانی زندگی، نبرد، رستگاری و شقاوت پیامبران، اولیای الهی، پادشاهان و پهلوانان، حضوری فعال و نمادین دارد که این تقدس، نشانگر اهمیت

کیهانی و عرفانی این حیوان در حافظه اقوام گوناگون است.
۴. **بازتاب جایگاه اسب در متون کهن ایرانی و هنرهای باستانی:** در متون دینی همچون اوستا و در ادبیات ایران، از اسب به نیکی یاد شده است. اندیشمندان، پادشاهان، پهلوانان، دهقانان و دین‌آوران، اسب را نماد هوشمندی، سعادت و رستگاری می‌دانستند. این جایگاه ارزنده، نه‌فقط در متون مکتوب، بلکه در هنرهای تصویری نیز بازتاب یافته است؛ به گونه‌ای که بر روی نقوش برجسته، ظروف فلزی، جام‌ها و کتیبه‌های هخامنشی، به‌ویژه پارتی، اشکانی، ساسانی، آشوری، سکایی و آریایی، حضور پررنگ اسب و سوارکاران آن مشهود است.

۵. **بازتاب واژه «اسب» در نام‌ها و هویت تاریخی و فرهنگی ایرانیان:** نام بسیاری از شخصیت‌های اسطوره‌ای، مذهبی و حماسی، پادشاهان و ناموران ایرانی با واژه «اسب» پیوند خورده و در بر دارنده معنی و گویای آن است که ایرانیان از روزگاران بسیار کهن با آن آشنا بوده و پرورش آن را بخشی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ خویش می‌دانسته‌اند. برای نمونه به آذرگشپ، لهراسپ، شب‌دیز، سیاوش و گلگون می‌توان اشاره کرد.

۶. **ویژگی‌های خاص اسبان پهلوانی در شاهنامه:** اسبان پهلوانان در داستان‌های حماسی - غنایی شاهنامه، نه‌تنها از نظر جسمانی نیرومند، بزرگ‌اندام، تیزپا و کوه‌پیمای هستند، بلکه از نظر ذهنی و احساسی نیز هوشمند، وفادار و در مواردی دارای ویژگی‌های فرابشری‌اند. توصیفاتی چون پیل کفک افکن، بادپا، رهوار، کوه‌پیمای، پیلتن، تیزنگ، پولادشُم، باهوش، قوی جُتّه، نشان از ویژگی‌های خارق‌العاده‌ای دارد که شاهنامه برای اسبان پهلوانی قائل است.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- نهج‌الفصاحه (۱۳۷۷)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ سوم، تهران: جاویدان.
بهار، مهرداد (۱۳۸۱)، *از اسطوره تا تاریخ*، چ سوم، تهران: چشمه.
بهرامی، ایرج (۱۳۸۵)، *اسب در قلمرو پندار*، چ اول، تهران: زوآر.
بیات، عزیزاله (۱۳۶۸)، *کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام*، چ سوم، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

- پوردوود، ابراهیم (۱۳۷۷)، *یشت‌ها*، جلد ۲، چ اول، تهران: اساطیر.
- تاج‌بخش، حسن (۱۳۷۲)، *نقش اسب در فرهنگ ایران باستان*، چ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- جهانبخش، جويا (بی‌تا)، *اسب و اسب‌گزینی در شاهنامه، رشد آموزش ادب فارسی*، صص ۵۶-۵۹.
- دشتی، محمد (۱۳۹۱)، *فرهنگ سخنان پیامبر اکرم (ص)*، چ اول، مبین اندیشه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، جلد دوم، چ اول از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- دیاکونف، ا.م (۱۳۵۷)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، چ دوم، تهران: پیام.
- رستگارفسابی، منصور (۱۳۷۹)، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، جلد ۱ و ۲، چ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- زّین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴)، *تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)*، چ اول، تهران: امیرکبیر.
- شمسیا، سیروس (۱۳۸۰)، *انواع ادبی*، چ هشتم، تهران: فردوس.
- طغیانی، اسحاق و جعفری، طیبه (۱۳۸۸)، *رویکردی اساطیری و روانشناختی به تولّد نمادین شب‌دیز در خسرو و شیرین نظامی، بستان ادب شیراز*، صص ۱-۲۸.
- طوسی، محمد بن محمد بن احمد (۱۳۸۷)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، چ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- عبدالرضاخانی، رامین (۱۳۹۱)، *تاریخچه پرورش اسب*، تهران: مرکز آموزش علمی - کاربردی فدراسیون سوارکاری.
- غراب، راهله (۱۳۸۴)، *نمادخورشید در فرهنگ و ادبیات*، چ اول، مشهد: محقق.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، *شاهنامه*، جلد (۱-۵)، چ دوم، تهران: ققنوس.
- فروید، زیگموند (۱۳۶۲)، *توتّم و تابو*، ترجمه ایرج باقرپور، تهران: آسیا.
- فضایلی، سودابه (۱۳۸۸)، *شیرنگ بهزاد*، چ اول، تهران: جیحون.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۳)، *بحار الانوار*، ترجمه ابوالحسن موسوی همدانی، ج ۳۵، تهران: کتابخانه مسجد حضرت ولی عصر.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۳)، *ایران در عهد باستان*، چ چهارم، تهران: اشرفی.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی*، چ دهم، تهران: امیرکبیر.

